

سخن

دوره دهم

مرداد ماه ۱۳۳۸

شماره ۵

زبان و لهجه

در ایران امروزه يك زبان عام و مشترك هست كه فارسی خوانده می شود و آن زبان رسمی و ادبی است كه همه مردمان این سرزمین، خاصه کسانی كه خواندن و نوشتن می دانند، با آن آشنا هستند و آنرا به كار می برند، اما در عرض فارسی چندین «زبان محلی» نیز وجود دارد كه از آن جمله است كردی، لری، بلوچی، گیلکی، مازندرانی، طالشی، تاتی، دزفولی، سمنانی و مانند آنها. این گونه زبانها را لهجه می خوانیم.

این لهجه ها، بخلاف زبان فارسی، در کشور رواج عام ندارد یعنی هر يك تنها در ناحیه محدودی از ایران متداول است. گذشته ازین بیشتر آنها زبان گفتارست، نوشته نمی شود و ادبیات ندارد.

بعضی از این لهجه ها هر يك در زمانی دارای آثار ادبی بوده است. از آن جمله به زبان طبری یا مازندرانی تا قرن پنجم شعری گفته و كتاب می نوشته اند. دوبیتی های باباطاهر نیز نمونه شعری از لهجه های محلی است كه در حدود همدان متداول بوده است. اما بعدها در مقابل رواج فارسی دری كه زبان رسمی و مشترك همه ایرانیان گردیده این لهجه ها تنزل کرده و دیگر در نوشتن به كار نرفته است.

تعریف زبان و لهجه بطریقی كه از يكدیگر بلكی متمایز و مشخص باشند آسان نیست. «لهجه» دارای دو معنی مختلف است: یکی مفهومی

تعریف

که در زبانشناسی از آن اراده می‌شود و دیگر آن معنی که عامه از این کلمه ادراک می‌کنند. در اصطلاح زبان‌شناسی همه زبان‌هایی که از اصل واحدی آمده و در یک کشور رواج دارد «لهجه» خوانده می‌شود و فراوانی شماره گویندگان یا اهمیت ادبی و سیاسی در این نام گذاری شرط نیست. به این اعتبار فارسی و نطنزی و سمنانی و چندین زبان دیگر که امروز در ایران متداول است یا در زمانهای پیشین معمول بوده و اکنون متروک شده است همه «لهجه‌های ایرانی» خوانده می‌شود.

اما در ذهن عامه میان زبانها از جهت اهمیت فرق گذاشته می‌شود. سمنانی لهجه است زیرا که قلمرو آن بسیار کوچک و محدود است، و فارسی زبان است به این دلیل که نزد گروهی بزرگتر و در سرزمینی وسیع‌تر رواج دارد. این تصور البته مقبول زبان‌شناس نیست و در بحث علمی اعتباری ندارد.

اما لهجه‌های گوناگون از کجا پدید می‌آید؟ زبان چنانکه می‌دانیم پیوسته در حال تحول و تغییر است و هیچ زبانی در طی زمان به یک حال و یک صورت نمی‌ماند. چون قومی که در سرزمین واحدی سکونت دارند باهم آمد و شد و ارتباط کامل داشته باشند زبان ایشان به صورت واحدی تحول می‌یابد. اما هر گاه ارتباط طوایف مختلف گسیخته شود در هر محل و نزد هر طایفه این تحول صورت دیگری می‌گیرد. در زمان‌های پیشین که وسایل ارتباط بسیار نبود اغلب طوایف و مردم ولایت‌های مختلف از یکدیگر جدا می‌ماندند و کم‌کم زبان ایشان در طی زمان باهم اختلاف می‌یافت. این نکته از اینجاست پدید می‌شود که در همه کشورها اغلب خط فاصله میان لهجه‌های مختلف موانع طبیعی مانند دریا و رود بزرگ و کوه‌های عبورناپذیر است که میان مناطق رواج لهجه‌ها وجود دارد. نبودن تعلیم و تربیت نیز این جدائی و تفرقه را شدیدتر می‌کرد.

از اینجاست که در هر زبانی یک دوران تفرقه وجود دارد. یعنی همیشه قومی که به زبان واحدی گفتگو می‌کردند چون در سرزمین پهناوری پراکنده می‌شدند و از هم جدا می‌ماندند پس از چندی زبان ایشان به لهجه‌های گوناگونی تقسیم می‌شد. روش حکومت ملوک طوایف نیز یکی از موجبات این جدائی بود. مشکلات و موانع سیاسی و اقتصادی که بسبب اختلاف حکومت در روابط میان ولایت‌های مختلف به وجود می‌آمد مردم آن ولایتها را از هم جدا می‌کرد و سبب می‌شد که تحول و تکامل زبان در هر ولایت به طریق دیگری انجام بگیرد.

اما مردم هم نژاد و هم زبان که در سرزمینی پراکنده می‌شوند ناچار باید باهم روابطی داشته باشند. این روابط هم اجتماعی، هم اقتصادی و هم فرهنگی است. برای این گونه روابط وسیله واحد و مشترکی لازم است. پس باید یک زبان راهم بیاموزند و آنرا وسیله روابط اقتصادی و فرهنگی قرار دهند. این زبان مشترک همیشه یکی از همان لهجه‌های مختلفی است که از زبان اصلی مشتق و منشعب شده است. اما کدام یک از شعبه‌های یک زبان که در حکم فرزندان یک پدرند انتخاب می‌شود

زبان مشترک

البته لهجه‌ای که به سببی بر لهجه‌های دیگر تفوق داشته باشد. مثلاً شهری که مرکز بازرگانی است و مردم آبادیهای اطراف برای داد و ستد در آنجا جمع می‌شوند. لهجه آن شهر وسیله تفهیم و تفاهم مردمی که به لهجه‌های گوناگون سخن می‌گویند قرار می‌گیرد مثال چنین موردی لهجه عربی مکه است که مرکز بازرگانی و داد و ستد طوایف مختلف عرب بود و از هر گوشه عربستان بیابان گردان تازی که در آنجا جمع می‌شدند ناچار برای روابط میان خود لهجه آن شهر را به کار می‌بردند.

گاهی برتری يك لهجه به سبب تفوق سیاسی است. یکی از ولایتهای کشور قدرت بیشتری کسب می‌کند و بر ولایتهای دیگر کم‌یا بیش تسلط می‌یابد. مردم نواحی دیگر لهجه آن ولایت را برای روابط اجتماعی و اقتصادی می‌آموزند. مثال این مورد رواج فارسی دری در ایران پس از اسلام است. چنانکه می‌دانیم نخستین دولتهای مستقل ایران بعد از استیلای عرب در خراسان برپا شد. پس فارسی دری که یکی از لهجه‌های شمال آن سرزمین بود در کارهای اداری و کشوری بکار رفت و کم‌کم زبان مشترك همه ایرانیان شد. شاید اگر نخستین دولت قوی ایرانی در قسمت دیگری از این سرزمین بنیاد شده بود لهجه آن قسمت رواج می‌یافت و زبان مشترك ایرانیان می‌گردید.

وسعت يك لهجه و مشتمل بودن آنرا بر آثار علمی و ادبی فراوان نیز یکی از علت‌های تفوق آن بر لهجه‌های دیگر شمرده‌اند. اما باید دانست که این صفت نتیجه دو عامل دیگرست چون لهجه‌ای به سبب قدرت حکومت گویندگان آن پایه علت آنکه شهری مرکز رفت و آمد داد و ستد شده است رونق گرفت البته سخنوران و نویسندگان نیز آنرا برای بیان معانی خود بر می‌گزینند و به این طریق آن لهجه وسعت و غنائی می‌یابد و مستعد و مناسب بیان مقاصد علمی و ادبی می‌گردد.

لهجه‌ای که به این طریق مقام زبان مشترك طوایف مختلف يك کشور را یافته است دیگر به نقطه و محل خاصی وابسته نیست، زیرا که چون از حدود کوچک خود تجاوز کرده و در سرزمین وسیعتری رایج شده است از لهجه‌های محلی دیگر لغات و اصطلاحات بسیار اقتباس می‌کند و پیوسته بر شماره الفاظ و تعبیرات آن افزوده می‌شود. بسا که لهجه اصلی در آبادی یا ناحیه‌ای که مرکز آن بوده است به همان صورت نخستین می‌ماند و بسیاری از اختصاصات خود را نگه می‌دارد و زبان مشترکی که از آن حاصل شده است در تحول و تکامل به راه دیگر می‌رود و با آن متفاوت می‌شود.

لهجه‌های محلی و زبان مشترك

به این طریق در زبان مشترك کم‌کم مجموعه‌ای از لغات و اصطلاحات لهجه‌های مختلف فراهم می‌گردد و از آن زبانی پدید می‌آید که متعلق به همه مردم و طوایف مختلف يك کشورست و به هیچ نقطه یا ولایت خاصی از کشور وابستگی ندارد.

تحول زبان مشترك نیز با تحول لهجه‌های محلی مختلف است. ثبت لغات و اصطلاحات

در آثار ادبی و فرهنگی ها ، و تعلیم و تعلم ، و تدوین قواعد دستور موجب می شود که زبان رسمی بسیار کمتری دیرتر تغییر بیابد و حال آنکه لهجه های محلی چون دارای ضابطه ای نیست و تنها در گفتار بکار می رود بیشتر دستخوش تحول است .

زبان فارسی دری در طی هزار سال اخیر تغییر و تحول بسیار یافته است چنانکه امروز ما زبان شاهنامه را که نزدیک هزار سال از سرودن آن می گذرد به آسانی می خوانیم و معانی آنرا در می یابیم . اما لهجه های محلی مانند طبری و کردی امروز بی شک با صورتی که در زمان فروسی داشته یکی متفاوت شده است .

یک اشتباه زبان مشترک در آثار ادبی و نوشته های رسمی بکار می رود و برگزیدگان قوم که با خواندن و نوشتن سروکار دارند با آن آشنا هستند اما لهجه های محلی در دهکده ها و ولایتهای دورتر میان روستائیان و کارگران متداول است . از این جهت که اغلب این تصور در ذهن عامه حاصل می شود که زبان مشترک صورت درست و اصلی زبان است و لهجه های محلی از آن مشتق شده و در تداول عوام دیگر کون و فاسد گردیده است .

این تصور خطای محض است . چنانکه گفته شد زبان ادبی نیز یکی از لهجه های مختلف است که از یک زبان اصلی منشعب شده و با آنها نه رابطه پدری بلکه رابطه برادری دارد . لهجه های لری و سمنانی و بلوچی از فارسی دری مشتق نشده بلکه همه آنها در عرض یکدیگرند و اصل واحدی دارند که به حکم تحول زبان از آن منشعب شده و هر یک به طریقی تغییر یافته اند .

بنابراین لهجه های محلی ایران را با فارسی نباید سنجید بلکه همه آنها و فارسی را به اصل مشترکی که داشته اند باید راجع کرد و بحسب آن اصل میان این مشتقات روابطی بدست آورد .

دوران وحدت همچنانکه پراکندگی طوایف یک قوم و نبودن یا کم بودن ارتباط میان ایشان سبب می شود که در زبانشان تفرقه ای ایجاد شود و یک زبان به لهجه های متعدد و مختلف تقسیم گردد ، ایجاد ارتباط میان مردم شهرستانها و آبادیهای یک کشور نیز موجب نزدیک شدن لهجه ها و وحدت زبان است .

پدید آمدن زبان مشترک همیشه مقدمه این وحدت است . کسانی که به یک لهجه محلی گفتگو می کنند چون با دانش و ادب آشنا شوند می کوشند که اندیشه های خود را به زبان رسمی و عام کشور بنویسند تا میدان رواج آن وسیعتر باشد . در شهرستانهای ایران همیشه لهجه های گوناگون متداول بوده است . مردم شیراز در قرن های هفتم و هشتم به زبان محلی شیرازی سخن می گفته اند . اما سعدی و حافظ آثار گرانبهای خود را به آن لهجه ننوشته اند . نمونه لهجه شیرازی در آثار سعدی یکتا است در گلستان و مصراعهایی در یکی از قصاید ملمع او . در دیوان حافظ نیز غزل ملمعی هست که چند مصراع آن به لهجه شیرازی است . این سخنوران بسی شبهه در خانه و بازار به همان لهجه گفتگو

می کرده‌اند. اما زبان شاعری و نویسندگی ایشان فارسی دری بوده است. اوحدی اصفهانی که در نیمه اول قرن هشتم مسی زیسته است نیز چند غزل به « زبان اصفهانی » دارد که امروز مردم اصفهان هم از فهم معانی آن عاجزند. اما دیوان بزرگ غزلیات او به فارسی دری است. همام تبریزی غزلی به لهجه تبریز دارد و از آنجا می‌توان دریافت که مردم تبریز در قرن هفتم به یکی از لهجه‌های ایرانی که با فارسی دری تفاوت داشته است سخن می‌گفته‌اند. شاه قاسم انوار هم که از مردم همان شهر در قرن نهم است چند غزل به این زبان دارد.

غرض آنکه چون زبان فارسی دری مقام زبان ادبی و رسمی کشور یافته بود مردم شهرستان‌های دیگر اگر چه به لهجه‌های دیگر ایرانی متکلم بودند همه فارسی می‌آموختند و آنرا وسیله بیان اندیشه‌های خود قرار می‌دادند.

اندک اندک فارسی دری رواج بیشتر یافت و در بسیاری از شهرها جانشین زبان محلی گردید. اما در دهکده‌ها که مردم آن با خواندن و نوشتن آشنا نبودند همان لهجه‌های محلی بجا ماند و رواج و تأثیر فارسی کمتر و کندتر انجام گرفت.

در دوره ما که آموزش توسعه بیشتری یافته است و گذشته از آن رادیو و سینماهای گویا و روزنامه و کتاب همه به زبان رسمی کشورست لهجه‌های محلی به سرعت رو به نابودی می‌رود و جریان وحدت زبان که از قرن‌ها پیش آغاز شده و به تدریج پیش رفته است اکنون ممکن است در مدتی کوتاه چنان سریع شود که سراسر کشور را فرا بگیرد. اکنون که بر اثر این عوامل همه لهجه‌های محلی در شرف نابودی شدن است باید در جمع‌آوری و ثبت آنها اهتمام بیشتری بکاربرد زیرا بیم آنست که این فرصت فوت شود و دیگر مجال این تحقیق

لزوم جمع‌آوری و ثبت لهجه‌ها

و مطالعه نباشد.

جمع‌آوری و ثبت لهجه‌های محلی فواید متعدد دارد. اما برای آنکه آن فواید حاصل شود لازم است اصول و قواعد علمی که دانشمندان بزرگ زبان‌شناسی در یک قرن اخیر به تجربه یافته و وضع کرده‌اند در این کار مراعات شود.

در شماره‌های آینده مجله سخن مختصری از این اصول و قواعد را خواهیم نوشت و از همه خوانندگان عزیز خود درخواست خواهیم کرد که با ما در این کار سودمند و لازم علمی شرکت کنند.

(سخن)